دولت تصمیم دارد امسال ۶۰۰ شرکت دولتی را خصوصی کند سابقه اجرایی این قانون اما نگرانی‌های زیادی ایجاد کرده است

دیکته پرغلط خصوصی‌سازی

مهدی عبداللهی
روزنامه‌نگار

در سطح جهان سابقه اولین فرآیندهای خصوصی‌سازی به بعد از جنگ جهانی دوم برمی‌گردد، با این حال این روند که حاکی از تغییر در تعادل بین حکومت و بازار و به‌نفع بازار است، عمری کمتر از سه دهه در ایران دارد. بهبود کارایی، عدم وجود مداخلات سیاسی در بنگاه‌ها، افزایش رقابت، بهبود عملکرد به‌واسطه فشار سهامداران و افزایش درآمد دولت از طریق فروش دارایی‌ها ازجمله مزایای سیاست‌های خصوصی‌سازی در جهان است، با این حال به‌رغم تجربه مثبت جهانی، به جرات می‌توان گفت سازمان خصوصی‌سازی در ایران یکی از ناکارآمدترین سازمان‌های اداری-اجرایی کشور است که ماحصل عملکرد دو دهه اجرای سیاست خصوصی‌سازی در ایران است و حالا انبوهی از مشکلاتی است که برای بخش‌های تولیدی کشور به‌جا مانده است. در این زمینه براساس آنچه در گزارش دیوان محاسبات آمده، از ابتدای خصوصی‌سازی در اوایل دهه ۷۰ تا پایان سال ۹۶، ۱۹۹۲ بنگاه دولتی در لیست واگذاری قرار داشته‌اند که تنها ۸۳۵ شرکت دولتی به بخش غیردولتی واگذار شده است. همچنین طی این سال‌ها ۴۷۶ شرکت دولتی با ورشکستگی، انحلال و... از روند واگذاری خارج شده‌اند و با واگذاری‌های سال ۹۷، بازهم ۶۰۰ شرکت دولتی در لیست واگذاری قرار دارند. آنچه روند تاریخی خصوصی‌سازی در ایران نشان می‌دهد با افت و خیزهای دوره‌های مختلف طی ۲۵ سال به‌طور میانگین ۳۴ شرکت دولتی واگذار شده است. بر این اساس روند خصوصی‌سازی در ایران در کمیت موفقیت چشمگیری نداشته است؛ اما موفقیت یا عدم موفقیت خصوصی‌سازی در ایران فقط به شاخص‌های کمی منحصر نمی‌شود، به‌طوری که عمده دلایل شکست فرآیند خصوصی‌سازی در ایران به کیفیت اجرای آن مربوط می‌شود که نتیجه آن در بسیاری از بخش‌های واگذارشده، عملا افزایش تصدی‌گری دولت و حراج بیت‌المال بوده است. در یک جمع‌بندی به‌لحاظ کیفیت اجرای سیاست‌های خصوصی‌سازی در ایران، چهار مولفه ۱-وجود فساد گسترده، ۲-محیط کسب‌وکار نامساعد، ۳-بی‌ثباتی اقتصاد کلان و ۴-حقوق مالکیت ناکارآمد، اصلی‌ترین دلایل شکست خصوصی‌سازی در ایران بوده‌اند. در ناکارآمدی خصوصی‌سازی در ایران همین مقدار کافی است که براساس مطالعات مراکز پژوهشی کشور، طی دو دهه اجرای این سیاست، ازمجموع کل واگذاری‌ها، تنها ۱۶ درصد به بخش خصوصی واقعی واگذار شده و مابقی ۸۴ درصد در دست دولت (از طریق سهام عدالت) و خصولتی‌ها یا شبه‌دولتی‌هاست. بر این اساس اجرای سیاست خصوصی‌سازی در ایران هم به‌لحاظ کمی و هم به‌لحاظ کیفی با مشکلات بسیاری همراه است. با این حال اخیرا سازمان خصوصی‌سازی اعلام کرده است در سال ۹۸ قصد دارد ۶۰۰ شرکت دولتی را طی فرآیندهای قانونی به بخش غیردولتی واگذار کندکه با تجربه ۲ دهه اخیر از همین الان محکوم به شکست است. لذا اگر قرار است در سال ۹۸ شرکت‌های دولتی خصوصی‌سازی شوند، ۱-نباید این اموال دولتی از جیب دولت به جیب خودش یا جیب شبه‌دولتی‌ها برود، ۲-قبل از واگذاری باید ضمن توجه به دماسنج اقتصاد، با تجدید ساختار و آماده‌سازی شرکت‌ها پیش از واگذاری و نظارت دولت بر نحوه اداره شرکت‌ها پس از واگذاری درباره اطمینان از ادامه عملیات، حفظ اشتغال و انجام سرمایه‌گذاری خصوصی‌سازی انجام شود و ۳-نهادهای قضایی ضمن ارزیابی اهلیت، نبود فساد و اخذ تضامین کافی شرکت‌های دولتی را به بخش خصوصی واقعی واگذار کنند. ۴-طی دو دهه فقط ۸۳۵ شرکت خصوصی سازی شده است، بر این مبنا خصوصی سازی ۶۰۰ شرکت در سال ۹۸ فاقد منطق علمی، فنی و اجرایی است.

از این جیب به آن جیب!

یکی از نتایج بسیار تلخ قصه خصوصی‌سازی در ایران، انتقال مالکیت از دولت به خصولتی‌هاست. در این زمینه بررسی‌های مراکز تحقیقاتی کشور ازجمله مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد تا سال ۹۴ ازمجموع کل واگذاری‌ها، تنها ۱۶ درصد به بخش خصوصی واقعی واگذار شده است. بر این اساس سهام عدالت نیز که با نام خصوصی‌سازی مردمی صورت گرفت، عملا از این طریق ۲۳ درصد از واگذاری‌ها را در داخل دولت جیب‌به‌جیب کرد؛ اما بخش عمده واگذاری‌ها تحت‌عنوان خصوصی‌سازی در ایران مربوط به نهادهای عمومی- دولتی و شبه‌دولتی‌ها (خصولتی‌ها) است که ۶۱ درصد از شرکت‌های خصوصی‌سازی‌شده را در اختیار دارند. در اینجا نیز شرکت‌های مذکور یا در اختیار نهادهای عمومی هستند یا در قالب سهام شرکت‌های بانکی، شرکت‌های سازمان بازنشستگی کشوری و سازمان تامین اجتماعی و... زیرنظر دولت هستند. گواه این مطلب که خصوصی‌سازی در ایران عملا از جیب‌به‌جیب دولت یا خصولتی بوده، گزارش سال ۹۷ سازمان مدیریت صنعتی است که نشان می‌دهد از بین ۵۰۰ شرکت برتر ایران (از لحاظ درآمدی، فروش و دارایی) در سال مالی ۹۶ تعداد ۱۹۵ شرکت برتر در مالکیت خصولتی‌ها، ۲۳۱ شرکت در مالکیت بخش خصوصی و ۷۴ شرکت نیز در مالکیت دولت است. نکته قابل‌تامل این گزارش آنجاست که در گروه ۱۰۰ شرکت برتر اول، ۲۸ شرکت خصوصی، ۶۰ شرکت خصولتی و ۱۲ شرکت دولتی است. در گروه ۱۰۰ شرکت برتر دوم، ۴۷ شرکت خصوصی، ۳۱ شرکت خصولتی و ۲۲ شرکت دولتی است. در گروه ۱۰۰ شرکت برتر سوم، ۵۲ شرکت خصوصی، ۳۲ شرکت خصولتی و ۱۶ شرکت دولتی است. در گروه ۱۰۰ شرکت برتر چهارم، ۵۵ شرکت خصوصی، ۳۳ شرکت خصولتی و ۱۲ شرکت دولتی است. همچنین در گروه ۱۰۰ شرکت پنجم ۴۹ شرکت خصوصی، ۳۹ خصولتی و ۱۲ شرکت نیز دولتی هستند. به بیان ساده‌تر، بعد از دو دهه خصوصی‌سازی در ایران، غالب شرکت‌های برتر ایران از لحاظ درآمد و فروش، در مالکیت بخش خصولتی و دولتی هستند.

دولت هاشمی و واگذاری‌های پشت‌پرده

بررسی آماری عملکرد سازمان خصوصی‌سازی ایران نشان می‌دهد اولین تجربه خصوصی‌سازی در ایران از اوایل دهه ۷۰ و در دولت مرحوم هاشمی‌رفسنجانی اتفاق افتاده است. طی سال‌های ۷۰ تا ۷۵ دولت هاشمی‌رفسنجانی حدود ۳۳۲ میلیارد تومان از سهام شرکت‌های دولتی را واگذار کرده که نکته قابل‌تامل همه این واگذاری‌ها، واگذاری مذاکره‌ای است که عملا اموال دولتی را به بهای توافق‌شده بین نماینده دولت و خریدار موردنظر (افراد صاحب نفوذ و سازمان‌ها) واگذار شده است. در این واگذاری‌های مذاکره‌ای علاوه‌بر ارزش‌گذاری بسیار پایین شرکت‌های دولتی، به‌دلیل کم‌توجهی به اهلیت خریدار و بی‌توجهی به وضعیت محیط کسب‌وکار شرکت‌های واگذارشده با ورشکستگی، تعطیلی یا تعدیل کارگران روبه‌رو شدند.

دولت خاتمی و خصوصی‌سازی دوستانه

بررسی آماری عملکرد سازمان خصوصی‌سازی ایران نشان می‌دهد در دوره هشت‌ساله دولت خاتمی درمجموع دوهزار و ۵۱۵ میلیارد تومان سهام شرکت‌های دولتی خصوصی‌سازی شده‌اند. در این دوره اگرچه برخلاف دولت هاشمی واگذاری‌های مذاکره‌ای متوقف شد، اما بسیاری از شرکت‌های واگذارشده به‌دلیل وجود فساد در واگذاری‌ها و عدم توجه به اهلیت خریدار، به‌زودی طعم تلخ ورشکستگی را تجربه کردند. ازجمله تجربیات غم‌انگیز این دوره، یکی شرکت رشت‌الکتریک بود که در سال ۸۲ و زمانی که اسحاق جهانگیری وزیر صنایع و معدن بود، طی قراردادی مبهم به چهار اصلاح‌طلب نزدیک به دولت واگذار شد و طولی نکشید که شرکت به ریل ورشکستگی افتاد و دومین شرکت نیز که سرنوشتی بسیار تلخ‌تر از قبلی دارد، شرکت پاسیلون است. این شرکت که یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان الیاف در ایران بود و طی چهار دهه در خرم‌آباد با بیش از ۲۰۰۰ پرسنل مشغول فعالیت بود، در سال ۸۲ با قیمت نازل ۳/۵ میلیارد تومان قیمت‌گذاری شد. اما نکته قابل‌تامل اینجا بود که آورده اولیه خریداران فقط ۱۱ درصد از ارزش شرکت را پوشش می‌داد و مقرر شد طی ۱۶ قسط مابقی را پرداخت کنند که درنهایت با فروش اموال و مواد اولیه، شرکت درنهایت از سال ۸۷ به بعد به ریل ورشکستگی افتاد و حالا آخرین خبرها حکایت از آن دارد که شرکت مذکور به ارزش ۱۰۰ میلیون تومان به سه چوپان اجاره داده شده است.

دولت احمدی‌نژاد و بهشت خصولتی‌ها

بررسی آماری عملکرد سازمان خصوصی‌سازی ایران نشان می‌دهد دولت احمدی‌نژاد با واگذاری بیش از ۱۰۲ هزار و ۶۴۴ میلیارد تومان سهام شرکت‌های دولتی، رکورددار خصوصی‌سازی در ایران است. یکی از دلایل توسعه چشمگیر خصوصی‌سازی در دولت احمدی‌نژاد، با ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی است. همچنین واگذاری شرکت‌های بزرگ در قالب سهام عدالت یکی دیگر از دلایل رکورددار‌ی دولت احمدی‌نژاد در خصوصی‌سازی است، به‌طوری که ۲۷ درصد از حجم واگذاری‌های این دوره مربوط به سهام عدالت است. حجم بالای واگذاری‌ها در قالب رد دیون به بخش عمومی و شبه‌دولتی‌ها (خصولتی‌ها) یکی از مهم‌ترین انتقادها به خصوصی‌سازی دوره دولت احمدی‌نژاد است. بر این اساس با توجه به اینکه ۶۱ درصد از کل واگذاری‌های خصوصی‌سازی در ایران تا سال ۹۴ را شبه‌دولتی‌ها یا همان خصولتی‌ها در اختیار گرفته‌اند، می‌توان گفت احمدی‌نژاد از این منظر رکورددار توسعه بخش تبدیل خصوصی‌سازی به خصولتی است. همچنین به‌واسطه اجرای طرح سهام عدالت نیز بخش قابل توجهی از واگذاری‌های این دوره عملا از جیب دولت به جیب دیگر دولت انتقال یافت.

دولت روحانی؛ حراج بی برنامه

براساس آمارهای سازمان خصوصی‌سازی ایران، طی سال‌های ۹۳ تا ۹۶، ۱۵ هزار و ۴۳۳ میلیارد تومان سهام شرکت‌های دولتی در قالب خصوصی‌سازی واگذار شده است که ۲۶۰۰ میلیارد تومان آن در قالب رد دیون بوده است. بر این اساس همان شیوه رد دیون دولت‌های قبلی در دولت روحانی نیز تکرار شده و از این طریق بخش قابل توجهی از شرکت‌های دولتی از جیب دولت به جیب شرکت‌های خصولتی واگذار شده است. اما نکته قابل‌تامل خصوصی‌سازی در دولت روحانی، علاوه‌بر عدم رعایت مواردی همچون اهلیت، توجه به دماسنج اقتصاد کلان و فضای مساعد کسب‌وکار و...، حجم بالای فسادی است که به‌واسطه قیمت‌گذاری پایین اتفاق افتاده است. در این زمینه گزارش تفریغ بودجه سال ۹۶ دیوان محاسبات نشان می‌دهد طی سال‌های ۹۲ تا ۹۷ در شرکت‌هایی همچون پالایش نفت کرمانشاه، نیشکر هفت‌تپه، هپکو اراک و ماشین‌سازی تبریز، ریخته‌گری ماشین‌سازی تبریز و املاک ائل گلی به‌دلیل فقدان اهلیت و تخصص کافی توسط خریدار، ضرر و زیان قابل‌توجهی به بیت‌المال وارد شده است. برای مثال شرکت کشت و صنعت مغان در حالی به ارزش ۱۸۵۰ میلیارد تومان واگذار شده که ارزش واقعی آن بیش از چهارهزار میلیارد تومان بوده است. همچنین زیرمجموعه‌های شرکت توسعه گردشگری ۵۵۴ میلیارد تومان، آلومینیوم المهدی و طرح هرمزال ۵۰۰ میلیارد تومان و شرکت پالایش نفت کرمانشاه ۴۱۸ میلیارد تومان کمتر از ارزش واقعی قیمت‌گذاری و به فروش رسیده‌اند که دیوان محاسبات حالا پیگیر وضعیت آنهاست. به‌عبارتی، فقط در واگذاری چهار شرکت بیش از ۳/۶ هزار میلیارد تومان ارزان‌فروشی و تخلف شده که نشان‌دهنده وجود فساد گسترده در زمینه خصوصی‌سازی است.

چرا خصوصی‌سازی در ایران شکست خورد؟

بررسی تجربیات جهانی نشان می‌دهد چهار مولفه پیش‌نیاز خصوصی‌سازی در کشورهای مختلف بوده است که شامل: ۱-نبود فساد در واگذاری‌ها (توجه به اهلیت در واگذاری، قیمت‌گذاری واقعی و اخذ تضامین کافی از خریدار)، ۲-مساعد بودن فضای کسب‌وکار، ۳-ثبات اقتصاد کلان و ۴-حقوق مالکیت کارآمد. در زمینه فساد در واگذاری‌ها بررسی‌ها نشان می‌دهد طی سال‌های ۹۳ تا ۹۷ فقط در واگذاری چهار شرکت دولتی همچون پالایش نفت کرمانشاه، کشت‌وصنعت مغان، آلومینیوم المهدی و هرمزال و زیرمجموعه‌های شرکت توسعه گردشگری بیش از ۳/۶ هزار میلیارد تومان ارزان‌فروشی شده است. در دهه ۸۰ نیز در واگذاری شرکت پارسیلون خرم‌آباد علاوه‌بر ارزش‌گذاری پایین، تضامین کافی از خریدار اخذ نشده و همچنین خریدار اهلیت لازم را نداشته است. همچنین در واگذاری شرکت‌های هپکو، اراج، چیت‌سازی ری، نساجی مازندران و رشت‌الکتریک علاوه‌بر ارزش‌گذاری پایین، خریدار اهلیت کافی را برای تصدی شرکت نداشته است. البته در واگذاری‌های رشت‌الکتریک و هپکو، علاوه‌بر موارد مذکور، دولتی‌ها عملا خودشان خریدار شرکت‌های خصوصی‌سازی‌شده بوده‌اند. حال اگر آمار ۶۱ درصدی خریداران خصولتی شرکت‌های به‌ظاهر خصوصی‌سازی‌شده را نیز به موارد مذکور اضافه کنیم، مشخص می‌شود آنچه در ایران تحت‌عنوان خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی یاد می‌شود، عمدتا تغییر شکل دخل و خرج از جیب دولت به جیب شبه‌دولتی و بخش خصوصی غیرواقعی و ناکارآمد بوده است. علاوه‌بر فساد، دومین پیش‌نیاز خصوصی‌سازی، موضوع فضای مساعد کسب‌وکار است. بررسی‌ها نشان می‌دهد متاسفانه بسیاری از خصوصی‌سازی‌ها در ایران عملا در دوره‌های رکود انجام شده است که نمونه آن را در سال‌های پایانی دولت احمدی‌نژاد شاهد هستیم. همچنین در شرایط فعلی نیز با وجود خیز اقتصاد ایران به دوره رکود تورمی و رتبه ۱۲۸ ایران در سهولت کسب‌وکار در جهان، دولت قصد دارد در سال ۹۸، ۸۰۰ شرکت را خصوصی‌سازی کند. سومین پیش‌نیاز خصوصی‌سازی، ثبات اقتصاد کلان است. در این زمینه نیز بررسی‌ها نشان می‌دهد بخش قابل‌توجهی از خصوصی‌سازی‌های شرکت‌های دولتی در سال‌های ۹۱ و ۹۲ انجام شده که اقتصاد ایران همانند شرایط فعلی با التهابات ارزی شدید، تورم بالا و رکود روبه‌رو بوده است. همچنین در شرایط فعلی نیز در حالی خصوصی‌سازی فله‌ای شرکت‌های دولتی مطرح است که ایران در گزارش رقابت‌پذیری سال ۲۰۱۸ رتبه ۴۴ جهان در شاخص بی‌ثباتی اقتصاد کلان را دارد. چهارمین پیش‌نیاز خصوصی‌سازی، موضوع حقوق مالکیت است. در این زمینه نیز گزارش رقابت‌پذیری سال ۲۰۱۸ نشان می‌دهد ایران در شاخص حقوق مالکیت، رتبه ۱۰۰ جهان را دارد.

سهم بخش خصوصی، دولتی و خصولتی‌ها از ۵۰۰ شرکت برتر ایران در سال ۹۷

تعداد کل	۱۰۰ شرکت برتر پنجم	۱۰۰ شرکت برتر چهارم	۱۰۰ شرکت برتر سوم	۱۰۰ شرکت برتر دوم	۱۰۰ شرکت برتر اول	مالکیت
۲۳۱	۴۹	۵۵	۵۲	۴۷	۲۸	خصوصی
۱۹۵	۳۹	۳۳	۳۲	۳۱	۶۰	خصولتی
۷۴	۱۲	۱۲	۱۶	۲۲	۱۲	دولتی
۵۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمع

منبع: سازمان مدیریت صنعتی ایران، گزارش ۵۰۰ شرکت برتر ایران در سال ۱۳۹۷ (سال مالی ۹۶)

ادامه از صحفه یک

اوباما یا ترامپ؟! مساله این نیست

چرا کاسبان ترس درباره اوباما دروغ می‌گویند

درواقع ترامپ مشکل فی‌النفسه‌ای با برجام ندارد؛ او برجام را نه یک توافق بد، بلکه توافق کمی می‌داند که باید بیشتر شود؛ ترامپ مشخصا سه شرط را برای باقی‌ماندن در برجام تعیین می‌کند، اولا موضوع موشکی و ثانیا مساله منطقه‌ای یعنی ایران نیز در چارچوبی قرار بگیرد که آمریکا می‌خواهد و ثالثا اصطلاحا Sunset Clauseها، یعنی در بندهایی که محدودیت‌های برجامی ایران قید زمانی دارد، این قید زمان برداشته و محدودیت‌ها دائمی شود. ترامپ مدعی است اگر این اتفاقات سه‌گانه، دست‌کم به میزان رضایت‌بخش برای آمریکا بیفتد، او درباره تحریم‌ها تجدیدنظر می‌کند. اما آیا راه اوباما درباره برجام کاملا از ترامپ جدا بود یا خیر؟ اوباما در چندین گفت‌وگو و سخنرانی گزاره‌هایی دارد که به فهم مسیر پیش روی او می‌تواند کمک کند. او در حاشیه اجلاس امنیت هسته‌ای واشنگتن در تاریخ اول آوریل ۲۰۱۶ تاکید می‌کند که ایران به «روح» برجام پایبند نبوده و تا زمانی که این عدم پایبندی برقرار است، امکان انتفاع نرمال اقتصادی ایران از این توافقنامه وجود نخواهد داشت. درواقع اوباما ریشه گلایه‌های ولی‌الله سیف در آن زمان مبنی‌بر اینکه عایدی اقتصادی ایران از برجام «تقریبا صفر» بوده را عدم پایبندی به این روح! می‌داند. اما روح برجام از نظر اوباما چیست؟ او خود توضیح می‌دهد این روح هیچ ربطی به متن برجام ندارد، بلکه به فعالیت‌های موشکی و منطقه‌ای ایران مربوط است!

درواقع اوباما نیز همچون ترامپ معتقد بود تا وقتی که ایران در این دو موضوع موشکی و منطقه‌ای نیز امتیاز ندهد، وارد فاز جدید نخواهد شد! رئیس‌جمهور پیشین آمریکا همچنین در مصاحبه بسیار مهمی با نیویورک تایمز که پس از تفاهم لوزان و پیش از توافق نهایی برجام انجام و در آن «دکترین خود درباره ایران» را تشریح کرد، صراحتا تاکید می‌کند که «اگر موضوع هسته‌ای حل شود، این‌گونه نیست که مشکلات‌مان را با ایران پایان دهیم» بلکه اتفاقا آمریکا از آن پس به همراه متحدان و دوستانش در موضوعات دیگری مانند تروریسم و منطقه، کاملا «تهاجمی» و «با شدت عمل» رفتار خواهد کرد.

اما درباره پایبندی به متن برجام هم رویکرد اوباما با ترامپ تفاوت چندانی نشان نمی‌دهد؛ دولت آمریکا مشخصا در همان دوران اوباما، روند دبّه در بندهای مختلف برجام را آغاز کرده بود و متاسفانه به‌نظر می‌رسد برخی دولتمردان براساس همین ذهنیت غلط نسبت به اوباما و بر اثر این اقدام روانی دولت وقت آمریکا که اگر این چند بند را اصلاح نکنید، دولت بعدی برجام را به هم خواهد زد، عقب‌نشینی‌هایی در بعضی مسائل انجام دادند. مثلا دولت اوباما در ماه‌های انتهایی و فقط چند ماه پس از اجرای برجام اعلام کرد درباره میزان ذخایر هسته‌ای ایران و همچنین موضوع فیبرکربن‌ها خواستار مذاکره مجدد و گنجاندن شروط جدیدی براساس تفسیر آمریکا از برجام است. آمریکا می‌گفت ما ذخیره ۳۰۰ کیلو را قبول نداریم و باید مواد موجود در لوله‌های غنی‌سازی نیز در این محاسبه لحاظ شود و همچنین درباره فیبرکربن‌ها نیز خواستار اعمال محدودیت‌های جدی برای ایران بودند.

متاسفانه برخی شواهد از جمله گزارش‌های آژانس که بعدها نشان داد ذخایر هسته‌ای ایران زیر ۲۰۰ کیلوگرم است، حاکی است احتمالا در این باره باز هم امتیازاتی به آنها داده شد تا دولت بعدی یعنی ترامپ بهانه‌ای نداشته باشد!

اما درباره محدودیت‌های هسته‌ای، توئیت چندی پیش «ژرار آرود» سفیر فرانسه در آمریکا، درواقع حاکی از خوابی بود که مجموعه آمریکا و برخی متحدانش برای آینده برجام دیده بودند و آرود آن را افشا می‌کرد. سفیر فرانسه گفته بود این‌طور نیست که بعد از پایان محدودیت‌های ایران در غنی‌سازی براساس برجام، این موضوع به حالت عادی بازگردد، بلکه تازه بعد از پایان برجام باید بنشینیم و به این موضوع بپردازیم که ایران آیا اجازه غنی‌سازی دارد و اگر دارد چقدر؟

این موضوعی بود که بسیاری از کارشناسان در همان زمان به هیات مذاکره‌کننده ایرانی اخطار می‌دادند که آمریکا با به‌کارگیری ادبیات مبهم و بعضا دوپهلو می‌خواهد راه را برای تفسیرهای به رای خود در آینده برجام باز کند، همان‌گونه که در خود دولت اوباما نیز نشان داده شد درباره ذخایر هسته‌ای و فیبرکربن‌ها تا چه حد امکان نقض تعهد و تفسیر به رای‌های عجیب و پافشاری بر آنها از ناحیه دولت آمریکا امکان‌پذیر است.

ضمن آنکه در همان دوران امضای برجام، برخی نمایندگان کنگره این کشور عملا تاکید می‌کردند دولت آمریکا می‌خواهد برجام را تاجایی اجرا کند که ایران تعهداتش را انجام داده باشد و پس از آن اگر ایران به خواسته‌های آمریکا توجه نکرد، می‌توانیم از آن خارج شویم و به هیچ تعهدی عمل نکنیم.

سوم؛ اوباما، ترامپ و مساله راهبرد

ترامپ و برخی اعضای دولت او مانند پمپئو آشکارا می‌گویند که راهبردشان تغییر رفتار ایران است. معنای روشن تغییر رفتار برای آمریکا این است که ایران نتواند یا نخواهد در هیچ مساله مهم بین‌المللی یا حتی داخلی، رویکردها و راهبردهایی اتخاذ و اقداماتی را اعمال کند که خلاف منافع آمریکا باشد.

همچنان که رهبر انقلاب نیز در دیدار اخیر اشاره کرد، اوباما در همان نامه اصطلاحا «فدایت شوم»، تاکید کرد از دریچه احترام متقابل و برای حل مشکلات فیمابین ایران و آمریکا و حتی گفت‌وگوی مستقیم آمادگی کامل دارد و درصدد تغییر نظام در ایران نیست. با این حال بلافاصله پس از این نامه‌ها و آنگاه که فتنه ۸۸ بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۲ خرداد به‌وقوع پیوست، دولت آمریکا عملا لحن و گفتار خود درباره ایران را رادیکال‌تر و با کودتاگران همراهی و از آنان حمایت کرد. بارها گفته شده است که توئیتر تعمیرات خود را به دستور هیلاری کلینتون به تعویق انداخت تا زیرساخت اطلاع‌رسانی و شبکه‌سازی میان فتنه‌گران از دست نرود.

اما جالب‌تر اینکه ویلیام برنز در خاطرات فوق‌الذکرش می‌گوید که اگر به گذشته بازگردند رفتار و ادبیات دولت آمریکا با ایران رادیکال‌تر نیز خواهد بود! اوباما نیز در همان گفت‌وگوی نیویورک تایمز صراحتا بیان می‌کند نه‌تنها توافق هسته‌ای به معنای پایان دشمنی‌ها یا آغازی برای کاستن خصومت‌ها با ایران نیست، بلکه چشم‌انداز و زیرساختی برای او فراهم می‌سازد که بتواند مسیر ایران را تغییر دهد. رئیس‌جمهور وقت آمریکا می‌گوید می‌خواهد از برجام و مذاکرات یک «فرصت» بسازد برای نیروهایی در درون ایران (بخوانید غربگرایان) که به‌دنبال تغییر مسیر جمهوری اسلامی هستند. اوباما تاکید می‌کند توافق هسته‌ای پتانسیلی برای چنین برنامه‌هایی توسط آمریکا برای تغییر مسیر ایران دارد!

ویلیام برنز مدعی است که استراتژی رفتن به سمت مذاکره با ایران در واقع پیشنهادی بوده است که بیش از همه او در درون دستگاه دیپلماسی آمریکا پیگیری می‌کرده و حتی بوش که از جنگ افغانستان و عراق سرخورده شده بود نیز در انتهای دوران ریاست‌جمهوری‌اش به این نتیجه رسیده بود که راهی جز مذاکره با ایران نیست. برنز می‌گوید اما اوباما این مسیر را با اعتقاد و اهتمام بیشتری دنبال کرد.

برنز متنی که به‌عنوان استراتژی مذاکره با ایران، با رایس و بوش و سپس کلینتون و اوباما درباره آن به توافق رسیده و همان را مبنای عمل قرار داده و سپس بر همین مبنا در مذاکرات محرمانه هسته‌ای با تیم ایرانی شرکت کرده را در کتابش درج کرده است که نکات بسیار جالبی دارد. از همه مهم‌تر آنکه تصریح می‌کند دولت آمریکا در همان زمان اوباما مذاکره را نه به‌عنوان یک رویکرد متفاوت از استراتژی کلان آمریکا برای مهار و تغییر رفتار ایران به سود منافع آمریکا، بلکه درواقع در ذیل و به‌عنوان جزئی از همین استراتژی اعمال کرده است.

برنز می‌نویسد: «سه روز پس از ادای سوگند کلینتون به‌عنوان وزیر خارجه، یادداشتی برای کلینتون با این عنوان فرستادم؛ «استراتژی جدید درباره ایران» و نوشتم ما باید در ابتدا لحنی توام با احترام و متعهد به مذاکرات مستقیم را به‌رغم همه اختلافات شدیدی که داریم به کار بگیریم.» او تاکید می‌کند بر مبنای استراتژی او، آنچه نهایتا باید آمریکا به‌دنبال آن باشد، تغییر رفتار ایران است به‌نحوی که هیچ‌گاه تهدیدی برای منافع مرکزی آمریکا نباشد و چالشی برای رژیم صهیونیستی محسوب نشود.

او در بخش پایانی این فصل کتابش درباره ایران نیز صراحتا می‌گوید: «برجام در حقیقت آغاز سختگیری علیه ایران بود و نه پایان آن!»

بدین ترتیب، هرچند ظواهر از برخی تفاوت‌ها در میان اوباما و ترامپ در مواجهه با ایران حکایت می‌کند، اما واقعیات میدانی و استراتژی‌های مدونی که براساس آن اقدامات آمریکا تنظیم می‌شود، نشان می‌دهد هیچ تفاوت مبنایی میان اینها نیست و تفاوت فقط آنجاست که رویکرد اوباما در قبال ایران از پیچیدگی‌ها و ظرافت‌هایی در عرصه ذهن برخوردار بود که می‌توانست حتی تهدید فردی مانند او را برای ایران تشدید کند.